Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

The Impact of the No-Harm Rule on the Limitation of Contractual Freedom: A Comparative Study in Imami Jurisprudence, Iranian Law, and French Law

1. Shahin Rezayi*: Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: sh.rezayi@pnu.ac.ir (Corresponding Author)
2. Maryam Sepasdar: PhD Student in Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Yasouj University, Yasouj, Iran

ABSTRACT

Contractual freedom, as one of the fundamental principles of private law, plays a significant role in regulating individuals' legal and economic relations; nevertheless, this freedom is subject in all legal systems to certain limitations aimed at preventing the imposition of unjustified harm and ensuring contractual justice. In Imami jurisprudence, the principle prohibiting harm to others is embodied in the no-harm rule (qāʿidat lā ḍarar), which, as a governing rule, makes it possible to restrict the effects of contractual intent where appreciable harm occurs. The main issue of this research is to explain how the no-harm rule affects the limitation of contractual freedom and to comparatively examine its function in Imami jurisprudence, Iranian law, and French law. The objective of the study is to analyze the foundations and scope of application of the no-harm rule in Imami jurisprudence and to identify its reflections and functional equivalents in the legal systems of Iran and France by employing a functional comparative approach. The research method is descriptive–analytical, and the data have been collected based on jurisprudential sources, statutory laws, judicial practice, and legal doctrine. The findings indicate that in Imami jurisprudence, the no-harm rule fundamentally, though exceptionally, limits contractual freedom, and the mere consent of the parties does not by itself justify harmful contractual outcomes. In Iranian law, although this rule is only limitedly articulated in ordinary legislation, it is applied through principles such as Article 40 of the Constitution, public order, and the prohibition of abuse of rights. In French law, although there is no general and unified rule equivalent to the no-harm rule, the prohibition of abuse of rights, as the most significant analogous and corresponding institution to the no-harm rule, plays a central role in controlling the manner of exercising contractual rights and preventing unjustified harm. Overall, a functional convergence can be observed among the three legal systems in limiting contractual freedom in order to prevent unjustified harm, although the theoretical foundations and methods of applying these limitations differ.

Keywords: *No-harm rule, contractual freedom, contractual limitations, Imami jurisprudence, Iranian law, French law.*

How to cite: Rezayi, S. & Sepasdar, M. (2026). The Impact of the No-Harm Rule on the Limitation of Contractual Freedom: A Comparative Study in Imami Jurisprudence, Iranian Law, and French Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *8*(2), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 08 January 2026
Revise Date: 21 January 2026
Accept Date: 26 January 2026
Initial Publish Date: 27 January 2026
Final Publish Date: 22 June 2026

پژوهش‌های تطبیقی فقه،
حقوق و سیاست

تأثیر قاعده لاضرر بر محدودسازی آزادی قراردادی: مطالعه تطبیقی در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه

۱. شاهین رضائی*: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. پست الکترونیک: sh.rezayi@pnu.ac.ir (نویسنده مسئول)
۲. مریم سپاسدار: دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

چکیده

آزادی قراردادی به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق خصوصی، نقش مهمی در تنظیم روابط حقوقی و اقتصادی اشخاص ایفا می‌کند؛ بااین‌حال، این آزادی در تمامی نظام‌های حقوقی با محدودیت‌هایی مواجه است که به‌منظور جلوگیری از تحمیل ضرر ناروا و تحقق عدالت قراردادی اعمال می‌شود. در فقه امامیه، اصل منع اضرار به غیر در قالب «قاعده لاضرر» متجلی شده و به‌عنوان قاعده‌ای حاکم، امکان تحدید آثار اراده قراردادی را در فرض تحقق ضرر قابل اعتنا فراهم می‌سازد. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین چگونگی تأثیر قاعده لاضرر بر محدودسازی آزادی قراردادی و بررسی تطبیقی کارکرد آن در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه است. هدف پژوهش، تحلیل مبانی و قلمرو اعمال قاعده لاضرر در فقه امامیه و شناسایی بازتاب و معادل‌های کارکردی آن در نظام‌های حقوقی ایران و فرانسه با بهره‌گیری از رویکرد تطبیقی کارکردگراست. روش تحقیق، توصیفی–تحلیلی بوده و داده‌ها با اتکا به منابع فقهی، قوانین موضوعه، رویه قضایی و دکترین حقوقی گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در فقه امامیه، قاعده لاضرر آزادی قراردادی را به‌صورت بنیادین اما استثنایی محدود می‌کند و تراضی طرفین به‌تنهایی توجیه‌کننده نتایج زیان‌بار قرارداد نیست. این منطق در حقوق ایران، اگرچه در قوانین عادی به‌صورت محدود تصریح شده، اما از طریق اصولی چون اصل ۴۰ قانون اساسی، نظم عمومی و منع سوءاستفاده از حق اعمال می‌شود. در حقوق فرانسه نیز، هرچند قاعده‌ای عام و یکپارچه همانند لاضرر وجود ندارد، منع سوءاستفاده از حق به‌عنوان مهم‌ترین نهاد مشابه و متناظر با قاعده لاضرر، نقش محوری در کنترل نحوه اعمال حقوق قراردادی و جلوگیری از ورود ضرر ناموجه ایفا می‌کند. در مجموع، میان سه نظام حقوقی هم‌گرایی کارکردی در تحدید آزادی قراردادی به‌منظور جلوگیری از ضرر ناروا مشاهده می‌شود، هرچند مبانی نظری و شیوه‌های اعمال این محدودیت‌ها متفاوت است.

واژگان کلیدی: *قاعده لاضرر، آزادی قراردادی، محدودیت‌های قراردادی، فقه امامیه، حقوق ایران، حقوق فرانسه.*

نحوه استناددهی: رضائی، شاهین.، و سپاسدار، مریم. (۱۴۰۵). تأثیر قاعده لاضرر بر محدودسازی آزادی قراردادی: مطالعه تطبیقی در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۸(۲)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ دی ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۱ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۶ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ چاپ اولیه: ۷ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵

مقدمه

آزادی قراردادی به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین اصول حاکم بر حقوق خصوصی، جلوه‌ای از حاکمیت اراده اشخاص در تنظیم روابط حقوقی و اقتصادی آنان است و نقش محوری در تحقق امنیت حقوقی، پویایی مبادلات و احترام به مالکیت خصوصی ایفا می‌کند (Hajipour, 2017). بااین‌حال، این آزادی مفهومی مطلق و بی‌قید نیست و در تمامی نظام‌های حقوقی، در برابر ملاحظات عدالت، نظم عمومی و حمایت از حقوق دیگران با محدودیت‌هایی مواجه می‌شود. یکی از مهم‌ترین مبانی اعمال این محدودیت‌ها، اصل منع ورود ضرر به غیر است؛ اصلی که در فقه اسلامی، به‌ویژه در فقه امامیه، در قالب «قاعده لاضرر» تبلور یافته و به‌عنوان یکی از قواعد فقهی حاکم، تأثیر ژرفی بر شکل‌گیری و تفسیر قواعد حقوق خصوصی برجای نهاده است. قاعده لاضرر نه‌تنها در مقام رفع احکام شرعی ضرری ایفای نقش می‌کند، بلکه در حوزه روابط قراردادی نیز به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از تحمیل زیان ناروا و تحدید اراده قراردادی در موارد خاص مطرح می‌شود (Ebrahimi & Aini, 2018).

در نظام حقوقی ایران، که مبتنی بر فقه امامیه است، تأثیر قاعده لاضرر در قانون‌گذاری و تفسیر قواعد حقوقی، به‌ویژه در حوزه قراردادها، به‌وضوح قابل مشاهده است. این قاعده در کنار اصولی همچون حاکمیت اراده و تسلیط، به ایجاد توازنی میان آزادی اشخاص و حمایت از منافع مشروع آنان انجامیده و مانع از آن شده است که اراده قراردادی به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قراردادهای زیان‌بار تبدیل شود (Moghadari Amiri & Askari, 2015). در مقابل، در حقوق فرانسه، هرچند قاعده‌ای با عنوان لاضرر به‌معنای فقهی آن وجود ندارد، اما نهادهایی چون نظم عمومی، حسن نیت، منع سوءاستفاده از حق و کنترل شروط غیرمنصفانه، کارکردی مشابه در محدودسازی آزادی قراردادی ایفا می‌کنند (Herati, 2025). این تفاوت در مبانی نظری و در عین حال نزدیکی در نتایج عملی، زمینه‌ای مناسب برای مطالعه تطبیقی فراهم می‌آورد.

اهمیت و ضرورت انجام پژوهش حاضر از آنجا ناشی می‌شود که با وجود تحقیقات متعدد درباره آزادی قراردادی یا قاعده لاضرر به‌صورت مستقل، خلأ یک مطالعه تطبیقی سه‌جانبه که هم‌زمان فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه را مورد بررسی قرار دهد، محسوس است. در این میان، کریمی و شعبانی‌کندسری (۱۳۹۳) به‌طور خاص به بررسی رابطه منطقی و کارکردی قاعده فقهی لاضرر و قاعده منع سوءاستفاده از حق در حقوق غربی پرداخته‌اند و با رویکردی تطبیقی، به هم‌سانی‌های مبنایی و کارکردی این دو قاعده اشاره کرده‌اند؛ بااین‌حال، تمرکز مقاله آنان بر تحلیل نظری این دو قاعده بوده و تأثیر مستقیم آن‌ها بر محدودسازی آزادی قراردادی در نظام‌های حقوقی موضوعه مورد بررسی مستقل قرار نگرفته است (Karimi & Shoabani-Kandasari, 2014). افزون بر این، قاعده لاضرر به‌عنوان ابزاری عدالت‌محور، ظرفیت آن را دارد که به‌منزله معیاری مؤثر برای کنترل پیامدهای ناعادلانه آزادی قراردادی عمل کند؛ ظرفیتی که تحلیل دقیق آن می‌تواند در بازاندیشی حدود و ثغور حاکمیت اراده در حقوق خصوصی معاصر نقش‌آفرین باشد. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌های اساسی است که قاعده لاضرر چگونه آزادی قراردادی را محدود می‌کند؟ آیا کارکرد این قاعده در فقه امامیه با سازوکارهای محدودسازی آزادی قراردادی در حقوق ایران و حقوق فرانسه هم‌راستاست؟ و تفاوت‌ها و وجوه افتراق مبانی این محدودسازی در این سه نظام حقوقی چیست؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، فرض بر آن است که قاعده لاضرر در فقه امامیه، آزادی قراردادی را به‌صورت بنیادین اما استثنایی و در موارد تحقق ضرر قابل اعتنا محدود می‌کند؛ محدودیتی که در حقوق ایران، متأثر از همین مبنای فقهی، در قالب قواعد و نهادهای حقوقی

مختلف انعکاس یافته است. همچنین فرض می‌شود که در حقوق فرانسه، با وجود فقدان قاعده‌ای مشابه لاضرر، نهادهای حقوقی دارای کارکردی مشابه، عملاً همان هدف یعنی جلوگیری از تحمیل ضرر نامشروع در روابط قراردادی را دنبال می‌کنند.

روش تحقیق در این مطالعه، توصیفی–تحلیلی و مبتنی بر رویکرد تطبیقی کارکردگراست. داده‌های پژوهش از طریق بررسی منابع معتبر فقهی، قوانین موضوعه، رویه قضایی و دکترین حقوقی در هر سه نظام حقوقی گردآوری و تحلیل شده است. نوآوری اصلی این پژوهش در ارائه تحلیلی تطبیقی و مبنایی میان قاعده فقهی لاضرر و نهادهای حقوقی متناظر در حقوق فرانسه نهفته است؛ تحلیلی که می‌کوشد با تبیین ظرفیت‌های قاعده لاضرر، امکان بازتعریف و عقلانی‌سازی حدود آزادی قراردادی را در چارچوب عدالت قراردادی و حمایت از حقوق اشخاص نشان دهد.

در این پژوهش، مفاهیمی مانند حسن نیت، نظم عمومی و عدالت قراردادی، موضوع مطالعه مستقل نیستند، بلکه به‌عنوان ابزارها و نمودهای حقوقیِ ناشی از قاعده لاضرر و منع سوءاستفاده از حق مورد تحلیل قرار می‌گیرند. تمرکز اصلی مقاله بر تبیین جایگاه قاعده لاضرر در فقه امامیه و مقایسه کارکرد آن با نهاد منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه است و سایر مفاهیم، صرفاً در نسبت تحلیلی با این دو قاعده بررسی می‌شوند.

مفهوم و مبانی نظری آزادی قراردادی و اصل منع ضرر

آزادی قراردادی در فقه و حقوق خصوصی

آزادی قراردادی تجلی اصل حاکمیت اراده در حقوق خصوصی به‌شمار می‌رود و نقش اساسی در تنظیم روابط اقتصادی، تأمین امنیت حقوقی و پاسخ‌گویی حقوق به نیازهای متغیر اجتماعی ایفا می‌کند. بااین‌حال، آزادی قراردادی هرگز به‌منزله رهایی مطلق اراده از هرگونه قید حقوقی نیست، بلکه در چارچوب قواعد آمره، نظم عمومی و ملاحظات عدالت‌محور تعریف می‌شود (Hajipour, 2017). خاستگاه آزادی قراردادی در اندیشه حقوقی مدرن، متأثر از مبانی فلسفی لیبرالیسم و فردگرایی کلاسیک است که بر استقلال اراده انسان و قابلیت عقلانی او در اداره منافع خویش تأکید دارد. در این رویکرد، قرارداد ابزار اصلی تحقق آزادی فردی و انتقال ارادی حقوق و تعهدات محسوب می‌شود. در مقابل، در فقه اسلامی و به‌ویژه فقه امامیه، آزادی قراردادی نه بر مبنای فردگرایی مطلق، بلکه بر پایه تلفیقی از احترام به اراده اشخاص و التزام به اهداف شرعی و اخلاقی شکل گرفته است. اصولی چون «اوفوا بالعقود»، قاعده تسلیط و اصل اباحه، از یک‌سو دلالت بر پذیرش گسترده اراده اشخاص در حوزه معاملات دارد و از سوی دیگر، این پذیرش همواره در چارچوب احکام و قواعد حاکم بر شریعت صورت می‌گیرد. بدین‌ترتیب، آزادی قرارداد در فقه امامیه ماهیتی مقید و هدایت‌شده دارد و در تعارض با عدالت و مصلحت مشروع، قابلیت تحدید می‌یابد (Azizi et al., 2020). در حقوق خصوصی مدرن، اراده طرفین به‌عنوان منبع اصلی تعهدات قراردادی شناخته می‌شود و اعتبار قرارداد مبتنی بر توافق آگاهانه و آزادانه اراده‌هاست. بااین‌حال، حقوق جدید با عبور از نگرش کلاسیکِ اراده‌محور، به‌تدریج به تنظیم و کنترل محتوای قراردادها به‌ویژه در روابط نابرابر روی آورده است. در فقه امامیه نیز، هرچند تراضی طرفین رکن اساسی قرارداد محسوب می‌شود، اما اراده به‌تنهایی منشأ مشروعیت رابطه قراردادی نیست. اراده در صورتی مورد حمایت قرار می‌گیرد که منتهی به نتیجه‌ای مشروع، عقلایی و غیرضرری شود. ازاین‌رو، می‌توان گفت در فقه امامیه، اراده در عرض قواعد حاکم قرار ندارد، بلکه در طول آن‌ها و در هماهنگی با موازین عدالت‌محور شریعت اعتبار می‌یابد (Schepel, 2013).

اصل منع ضرر به‌عنوان قید عدالت‌محور

ضرر در معنای عام، به هرگونه نقص، زیان یا کاهش ناروا در مال، جان، حیثیت یا حقوق اشخاص اطلاق می‌شود. در فقه امامیه، ضرر مفهومی عرفی دارد و تشخیص آن غالباً به عرف و عقلاء واگذار شده است. قاعده لاضرر، به‌عنوان یکی از قواعد فقهی مهم، بیانگر عدم پذیرش هرگونه حکم یا رفتار حقوقیِ منتهی به ورود ضرر ناروا به اشخاص است. در حقوق موضوعه نیز، اصل منع اضرار به غیر به‌عنوان یکی از مبانی مسئولیت مدنی و نیز محدودکننده آزادی‌های فردی، مورد شناسایی قرار گرفته و نقش اساسی در تنظیم روابط خصوصی ایفا می‌کند (Azizi et al., 2020). اصل منع ضرر، به‌عنوان قیدی عدالت‌محور، ارتباط تنگاتنگی با مفاهیم نظم عمومی و اخلاق حسنه دارد. در حقوق خصوصی، نظم عمومی و اخلاق حسنه ابزارهایی هستند که از طریق آن‌ها، قانون‌گذار و قاضی می‌توانند از نفوذ قراردادهایی که منتهی به نتایج ناعادلانه یا زیان‌بار می‌شوند جلوگیری کنند. در فقه امامیه نیز، قاعده لاضرر کارکردی مشابه ایفا می‌کند و به‌مثابه معیاری برای سنجش مشروعیت و اعتبار اعمال حقوقی عمل می‌نماید. بدین‌ترتیب، می‌توان اصل منع ضرر را حلقه اتصال میان آزادی قراردادی و عدالت دانست؛ اصلی که ضمن حفظ چارچوب کلی حاکمیت اراده، مانع از آن می‌شود که آزادی اشخاص به ابزاری برای توجیه اضرار به غیر یا اخلال در تعادل منصفانه روابط قراردادی تبدیل شود (Koochaki, 2025).

تأثیر قاعده لاضرر بر آزادی قراردادی در فقه امامیه

مبانی فقهی قاعده لاضرر

قاعده لاضرر یکی از مهم‌ترین قواعد فقهی حاکم در فقه امامیه است که نقش بنیادین در تنظیم روابط حقوقی و تحدید آثار اراده اشخاص ایفا می‌کند. مستند اصلی این قاعده، روایت مشهور «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» است که در منابع معتبر حدیثی امامیه و اهل سنت نقل شده و به‌واسطه کثرت نقل و عمل فقها، از جایگاه استحکام برخوردار است. برجسته‌ترین مصداق تطبیقی این روایت، حدیث سمرهٔ بن جندب است که در آن، پیامبر اکرم(ص) با استناد به اصل نفی ضرر، اعمال حق مالکانه سمرهٔ را که موجب اضرار به غیر می‌شد، محدود نمود. این روایت به‌روشنی نشان می‌دهد که در منطق فقه اسلامی، حتی اعمال حقوق مشروع نیز در صورت ورود ضرر ناروا، قابل تحدید است (Bagheri-Shahroudi & Meghdadi-Davoudi, 2022). از حیث جایگاه، قاعده لاضرر در زمره قواعد فقهی حاکم قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که در صورت تعارض با قواعد اولیه یا احکام ظاهراً معتبر، نقش تعدیلی و اصلاحی ایفا می‌کند. این قاعده نه‌تنها در عبادیات، بلکه در معاملات و روابط خصوصی اشخاص حضوری فعال دارد و به‌عنوان معیاری برای سنجش مشروعیت آثار احکام و اعمال حقوقی مورد استناد قرار می‌گیرد. در خصوص ماهیت قاعده لاضرر، دیدگاه‌های مختلفی در میان فقهای امامیه مطرح شده است. برخی آن را ناظر به نفی حکم شرعی ضرری دانسته‌اند؛ به این معنا که شارع از ابتدا حکمی که مستلزم ضرر نوعی یا شخصی باشد، جعل نکرده است. در مقابل، گروهی دیگر قاعده لاضرر را ناظر به نفی ضرر خارجی می‌دانند و آن را ابزاری برای مداخله حاکم یا قاضی در مقام رفع آثار زیان‌بار اعمال حقوقی تلقی می‌کنند (Mazloom et al., 2017). مهم‌ترین نمود این اختلاف مبنایی را می‌توان در آرای شیخ انصاری و آخوند خراسانی مشاهده کرد. شیخ انصاری با تأکید بر ماهیت اصولی قاعده لاضرر، آن را ناظر به «نفی حکم شرعی ضرری» می‌داند و معتقد است شارع از ابتدا حکمی که مستلزم ضرر نوعی یا شخصی باشد، جعل نکرده است. بر این اساس، قاعده لاضرر در نگاه وی، کارکردی سلبی و محدود دارد و نمی‌تواند به‌عنوان منبعی مستقل برای تنظیم یا تحدید گسترده روابط حقوقی و قراردادی مورد استناد قرار گیرد. در مقابل، آخوند خراسانی با ارائه تحلیلی موسّع‌تر از ماهیت قاعده لاضرر، آن را واجد کارکردی حکومتی و تنظیم‌گر می‌داند که می‌تواند در مقام اجرا، آثار احکام و اعمال حقوقیِ منتهی به ضرر ناروا را نفی یا تعدیل کند. این تفاوت مبنایی، تأثیر مستقیمی بر گستره مداخله قاعده لاضرر در حوزه قراردادها دارد؛ به‌گونه‌ای که

پذیرش قرائت موسّع‌تر از قاعده لاضرر، زمینه اعمال آن به‌عنوان معیاری مؤثر برای کنترل نتایج زیان‌بار قراردادها و محدودسازی آزادی قراردادی در فرض تحقق ضرر قابل اعتنا را فراهم می‌سازد (Mesbah, 2021). با وجود این اختلاف، قدر متیقن آن است که قاعده لاضرر ظرفیت دخالت در نتایج قراردادی و محدودسازی آزادی اراده در موارد تحقق ضرر را داراست.

نقش قاعده لاضرر در تحدید شروط و قراردادها

قاعده لاضرر در حوزه معاملات، به‌ویژه در ارتباط با شروط ضمن عقد و قراردادهای خصوصی، نقش تعیین‌کننده‌ای در کنترل اراده قراردادی دارد. در همین راستا، منطق منع سوءاستفاده از حق در حقوق ایران صرفاً یک مفهوم نظری یا اقتباس‌شده از حقوق غربی نیست، بلکه در بررسی نهادهای خاص حقوقی نیز نمود عملی یافته است. از جمله در نهاد «حق حبس»، برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که اعمال این حق، هرچند به‌ظاهر مبتنی بر اختیار قانونی است، اما در صورتی که منجر به ورود ضرر نامتعارف به طرف مقابل شود، می‌تواند مصداق سوءاستفاده از حق تلقی گردد. عبادی، لطفی و نوشادی با مطالعه تطبیقی حقوق ایران و کانادا نشان می‌دهند که در حقوق ایران نیز، محدودسازی اعمال حق حبس بر مبنای منع اضرار و سوءاستفاده از حق قابل توجیه است؛ امری که از پذیرش ضمنی منطق قاعده لاضرر در کنترل اعمال حقوق قراردادی حکایت دارد (Ebadi et al., 2022). بر این اساس، هرگاه شرطی ضمن قرارداد یا مفاد یک عقد، به‌نحوی منتهی به ورود ضرر ناروا به یکی از طرفین یا ثالث شود، می‌تواند به استناد قاعده لاضرر فاقد اعتبار یا دست‌کم غیرقابل اجرا تلقی گردد. این کارکرد، به‌ویژه در مواردی که عدم تعادل قراردادی یا تحمیل تعهدات سنگین و غیرمتعارف وجود دارد، اهمیت دوچندان می‌یابد (Anahid & Ghorbani, 2024). در معاملات زیان‌بار نیز، قاعده لاضرر به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از استمرار آثار ناعادلانه قرارداد عمل می‌کند. فقهای امامیه در مواردی که نتیجه اجرای عقد، ورود ضرر غیرقابل تحمل و خلاف بنای عقلاء باشد، قاعده لاضرر را مبنای تعدیل یا حتی نفی آثار عقد قرار داده‌اند. همچنین در زمینه اسقاط حقوق، هرچند اصل بر جواز اسقاط حق است، اما اگر اسقاط به‌گونه‌ای باشد که موجب اضرار جدی و ناموجه به شخص یا اخلال در نظم عقلایی روابط شود، اعتبار آن به‌موجب قاعده لاضرر محل تردید قرار می‌گیرد. دیدگاه غالب فقهای امامیه بر آن است که قاعده لاضرر نه در مقام نفی اصل قرارداد به‌طور مطلق، بلکه در مقام جلوگیری از تحقق نتایج زیان‌بار آن اعمال می‌شود. ازاین‌رو، این قاعده به‌عنوان ابزار استثنایی اما مؤثر، آزادی قراردادی را در جهت تحقق عدالت معاملاتی هدایت می‌کند (Mohaqeq Damad, 1986).

قلمرو و حدود اعمال قاعده لاضرر

اعمال قاعده لاضرر در فقه امامیه مشروط به تحقق «ضرر قابل اعتنا» است؛ بدین معنا که هر نوع زیان جزئی یا متعارف، موجب مداخله قاعده نمی‌شود، بلکه ضرر باید به‌اندازه‌ای باشد که عرفاً غیرقابل تحمل و خارج از مقتضای عادی قرارداد تلقی گردد. این شرط مانع از آن می‌شود که قاعده لاضرر به ابزاری برای بی‌ثبات‌سازی معاملات یا تضعیف اصل لزوم قراردادها تبدیل شود (Koochaki, 2025). رابطه قاعده لاضرر با اصل تسلیط نیز از ظرائف فقهی قابل توجه است. اصل تسلیط، که بیانگر اختیار مالک در تصرف در مال خویش است، در نگاه فقهای امامیه مطلق نیست و در صورت تعارض با منع اضرار به غیر، مقید می‌شود. روایت سمرهٔ به‌عنوان نمونه‌ای روشن، نشان می‌دهد که اعمال سلطه مالکانه در صورتی که موجب ورود ضرر به دیگران شود، مشروع تلقی نمی‌گردد. بدین‌ترتیب، قاعده لاضرر به‌عنوان قید عدالت‌محور، بر اصل تسلیط حکومت دارد (Abedi Sarasia, 2017). در خصوص نسبت قاعده لاضرر با تراضی طرفین نیز باید گفت که رضایت اشخاص به‌تنهایی نمی‌تواند مشروعیت ضرر را توجیه کند. هرچند تراضی یکی از ارکان اساسی قرارداد است، اما در فقه امامیه، رضایت به ضرر فاحش

یا زیان نامتعارف، همواره موجب نفی مسئولیت یا اعتبار آثار حقوقی نمی‌شود. ازاین‌رو، حتی در فرض توافق طرفین، اگر نتیجه قرارداد منتهی به ضرر ناروا گردد، قاعده لاضرر می‌تواند مبنای تحدید یا بی‌اعتباری آن قرار گیرد. این رویکرد، نشان‌دهنده نگاه عمیق فقه امامیه به عدالت قراردادی و تقدم آن بر اراده صرف طرفین است.

بازتاب قاعده لاضرر در محدودسازی آزادی قراردادی در حقوق ایران

مبانی قانونی آزادی قراردادی در حقوق ایران

آزادی قراردادی در حقوق ایران بر مبنای اصل حاکمیت اراده استوار است؛ اصلی که به‌موجب آن، اشخاص در تنظیم روابط حقوقی خود از آزادی برخوردارند و می‌توانند در چارچوب قانون، تعهدات موردنظر خویش را ایجاد کنند. این اصل به‌ویژه در ماده ۱۰ قانون مدنی تجلی یافته است که قراردادهای خصوصی را در صورتی که مخالف صریح قانون نباشند، نافذ می‌داند. ماده مزبور، مبنای گسترش قراردادهای نامعین و توسعه روابط قراردادی نوین در حقوق ایران تلقی می‌شود و نقش محوری در حمایت از ابتکار و اراده اشخاص ایفا می‌کند. بااین‌حال، آزادی قراردادی در نظام حقوقی ایران ماهیتی مطلق ندارد و مقید به محدودیت‌های قانونی و اصول حاکم است (Herati, 2025). الزام به رعایت قوانین آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه، از مهم‌ترین قیود وارد بر حاکمیت اراده به‌شمار می‌رود. افزون بر این، تأثیرپذیری حقوق مدنی ایران از فقه امامیه موجب شده است که قواعد فقهی حاکم، از جمله قاعده لاضرر، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در تعیین حدود آزادی قراردادی نقش‌آفرین باشند. ازاین‌رو، چارچوب قانونی آزادی قراردادها در ایران، ترکیبی از پذیرش گسترده اراده اشخاص و اعمال نظارت عدالت‌محور بر نتایج آن است (Azizi et al., 2020).

تأثیر قاعده لاضرر بر نظام قراردادی

قاعده لاضرر در حقوق ایران، علاوه بر ریشه فقهی، از پشتوانه‌های قانونی مهمی نیز برخوردار است. اصل ۴۰ قانون اساسی به‌صراحت مقرر می‌دارد که هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد. این اصل، بیانگر پذیرش صریح منطق قاعده لاضرر در ساختار حقوق اساسی ایران است و دلالت دارد که حتی اعمال حقوق مشروع، از جمله حقوق ناشی از قرارداد، در صورت منتهی شدن به ضرر ناروا، قابل محدودسازی است. در سطح حقوق خصوصی، قواعد فقهی حاکم بر قانون مدنی ایران نقش واسط را میان مبانی فقهی و مقررات موضوعه ایفا می‌کنند. اگرچه قاعده لاضرر به‌طور صریح در قانون مدنی تصریح نشده است، اما انعکاس آن را می‌توان در نهادهایی چون ممنوعیت سوءاستفاده از حق، کنترل نظم عمومی و اخلاق حسنه، و نیز قواعد راجع به بطلان یا عدم نفوذ قراردادهای زیان‌بار مشاهده کرد (Moghadari Amiri & Askari, 2015). بر این اساس، هرگاه مفاد قرارداد یا شرط ضمن آن به‌گونه‌ای باشد که تعادل منصفانه را بر هم زند و موجب ورود ضرر نامتعارف به یکی از طرفین یا ثالث شود، امکان بی‌اعتباری یا بی‌اثر شدن آن، با استناد به اصول کلی حقوق و مبانی فقهی فراهم می‌گردد (Mousavi Bojnourdi, 1998).

نقش رویه قضایی و دکترین حقوقی

رویه قضایی ایران، هرچند کمتر به‌صورت صریح به عنوان «قاعده لاضرر» استناد می‌کند، اما در عمل از منطق حاکم بر آن بهره می‌برد. در برخی آرای شاخص، دادگاه‌ها با تکیه بر مفاهیمی چون منع سوءاستفاده از حق، نظم عمومی و عدالت قراردادی، از نفوذ یا اجرای قراردادهایی که منتهی به اضرار آشکار شده‌اند، جلوگیری کرده‌اند. این رویکرد را می‌توان نوعی استفاده غیرمستقیم از قاعده لاضرر دانست که بدون تصریح اصطلاحی، همان کارکرد فقهی قاعده را در عرصه قضا تحقق می‌بخشد. در دکترین حقوقی نیز، بسیاری از حقوق‌دانان ایرانی با تأکید بر مبانی

فقه امامیه، قاعده لاضرر را یکی از ابزارهای نظری مهم برای تعدیل اصل حاکمیت اراده معرفی کرده‌اند. بااین‌حال، از نقاط ضعف موجود می‌توان به فقدان معیارهای روشن برای تشخیص «ضرر قابل اعتنا» و نیز ناهماهنگی در استناد قضایی به مبانی فقهی اشاره کرد. این امر موجب شده است که نقش قاعده لاضرر در نظام قراردادی ایران گاه پراکنده و غیرنظام‌مند جلوه کند. تقویت پیوند میان رویه قضایی و تحلیل‌های دکترین می‌تواند به تقنین‌پذیری بیشتر این قاعده و ارتقای عدالت قراردادی در حقوق ایران بینجامد (Mohammadi, 2024).

رابطه منطقی قاعده لاضرر و منع سوءاستفاده از حق

تحلیل نسبت میان قاعده لاضرر و مفهوم منع سوءاستفاده از حق، مستلزم عبور از رویکرد صرفاً نتیجه‌محور و تمرکز بر منطق حاکم بر اعمال حق در فقه امامیه است. برخلاف برداشت‌های تقلیل‌گرایانه که قاعده لاضرر را تنها ناظر به نفی احکام ضرری می‌دانند، بررسی منابع فقهی نشان می‌دهد که این قاعده، واجد کارکردی تنظیم‌گر در مقام کنترل شیوه اعمال حقوق مشروع نیز هست. از این منظر، لاضرر نه‌تنها مانع ترتب آثار حقوقی زیان‌بار است، بلکه معیار تشخیص مشروعیت استمرار یا زوال حمایت از حق به‌شمار می‌رود (Mohaqeq Damad, 1986). در فقه امامیه، «حق» به‌مثابه سلطه اعتباری، همواره در چارچوب غایت عقلایی آن مورد شناسایی قرار می‌گیرد. اعمال حق، زمانی از حمایت شرعی برخوردار است که متناسب با کارکرد متعارف و عقلایی آن باشد؛ در غیر این صورت، هرچند منشأ حق مشروع باشد، نحوه اعمال آن می‌تواند نامشروع تلقی گردد. این تفکیک میان «اصل ثبوت حق» و «کیفیت اعمال حق» مبنای اصلی پیوند مفهومی میان قاعده لاضرر و منع سوءاستفاده از حق در فقه امامیه است. نمونه کلاسیک این تحلیل در روایت سمرة بن جندب متجلی است. سمرهٔ با استناد به حق مالکیت خویش نسبت به درخت خرما، ورودهای مکرر و غیرمتعارفی به ملک انصاری داشت که موجب اضرار مستمر می‌شد. پیامبر اکرم(ص)، بدون انکار اصل مالکیت، نحوه اعمال آن را به‌استناد قاعده «لا ضرر و لا ضرار» غیرقابل تحمل دانست و حکم به قلع درخت صادر نمود (Al-Hurr Al-Amili, 1993). این حکم به‌روشنی نشان می‌دهد که در منطق فقهی، حق به‌خودی‌خود موضوعیت ندارد، بلکه عدم‌اضراری‌بودن شیوه اعمال آن شرط بقای حمایت شرعی است. فقهای امامیه با تحلیل این روایت، قاعده لاضرر را حاکم بر قواعدی همچون تسلیط دانسته‌اند. هرچند قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» اصل حاکمیت اراده و آزادی تصرف را تثبیت می‌کند، اما به‌تصریح فقها، این تسلیط اطلاق ندارد و در فرض ورود ضرر غیرمتعارف به غیر، مقید به قاعده لاضرر می‌شود (Ansari, 1990; Naini, 2024). از این‌رو، تسلیط، مشروعیتِ ابزارسازی از حق برای اضرار را توجیه نمی‌کند. بر همین مبنا، می‌توان گفت آنچه در حقوق معاصر تحت عنوان «سوءاستفاده از حق» شناخته می‌شود، در فقه امامیه مسبوق به مبنای نظری بوده، هرچند به‌صورت یک نهاد مستقل و اصطلاح‌مند تدوین نشده است. سوءاستفاده از حق، در واقع وضعیتی است که در آن، دارنده حق با انحراف از غایت عقلایی و متعارف حق، آن را به وسیله اضرار تبدیل می‌کند. این وضعیت، دقیقاً همان قلمرویی است که قاعده لاضرر در آن مداخله می‌کند و مانع از تداوم اعتبار آثار حقوقی می‌شود (Mohaqeq Damad, 1986). افزون بر قاعده لاضرر، قواعد فقهی دیگری نیز این تحلیل را تقویت می‌کنند. قاعده «نفی عسروحرج» در بسیاری موارد، مکمل لاضرر در تحدید اعمال حقوقی است؛ به‌ویژه آنجا که استمرار اعمال حق، موجب تحمیل مشقت غیرقابل تحمل بر طرف مقابل می‌شود (Khomeini, 2000). همچنین قاعده «تقدیم دفع مفسده بر جلب منفعت» در مقام تزاحم، ترجیح جلوگیری از زیان ناشی از سوءاستفاده از حق را بر منفعت ناشی از اعمال صوری آن توجیه می‌نماید. این مجموعه قواعد، در کنار یکدیگر، نشان می‌دهد که فقه امامیه از ساختاری منسجم برای کنترل اعمال مضر حقوق برخوردار است (Mousavi Bojnourdi, 1998).

مطالعات تطبیقی اخیر نشان می‌دهد که نظریه منع سوءاستفاده از حق در هر دو نظام حقوقی ایران و فرانسه، بر منطقی مشترک استوار است که هدف آن جلوگیری از اعمال حقوقیِ صرفاً صوری و زیان‌بار است. جرفی، جعفری و ابهری با بررسی تطبیقی مسئولیت مدنی ناشی از سوءاستفاده از حق در حقوق ایران و فرانسه نشان می‌دهند که اگرچه این نهاد در حقوق فرانسه از طریق رویه قضایی و نظریه‌های دکترین رشد یافته است، اما در حقوق ایران نیز بر مبنای قواعد فقهی، به‌ویژه قاعده لاضرر و اصل منع اضرار، قابلیت استناد و اعمال دارد. این تشابه کارکردی بیانگر آن است که منع سوءاستفاده از حق در هر دو نظام، صرفاً یک قاعده مسئولیت‌زا نیست، بلکه ابزاری برای تعدیل و کنترل اعمال حقوقی زیان‌بار و تضمین تعادل منصفانه در روابط خصوصی به‌شمار می‌آید (Jorfi et al., 2024). در تحلیل تطبیقی، منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه، کارکردی هم‌عرض با این منطق فقهی ایفا می‌کند، هرچند فاقد پشتوانه قاعده‌ای عام مانند لاضرر است. در این نظام، دادگاه‌ها با استناد به انحراف از هدف اجتماعی حق، از حمایت اعمال زیان‌بار خودداری می‌کنند. این همسانی کارکردی مؤید آن است که قاعده لاضرر، ظرفیت آن را دارد که به‌عنوان مبنای نظری عمیق‌تر و منسجم‌تری برای توجیه منع سوءاستفاده از حق در نظام‌های حقوقی اسلامی و مختلط ایفای نقش کند. تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که در حقوق فرانسه، نهاد منع سوءاستفاده از حق جایگاهی مشابه با قاعده لاضرر در فقه امامیه دارد؛ تحلیلی که در سطح نظری نیز مورد توجه برخی پژوهش‌ها از جمله مطالعه کریمی و شعبانی‌کندسری (۱۳۹۳) قرار گرفته است (Karimi & Shoabani-Kandasari, 2014). در نتیجه، رابطه میان قاعده لاضرر و منع سوءاستفاده از حق را باید رابطه‌ای منطقی و بنیادین دانست، نه صرفاً تاریخی یا اقتباسی. منع سوءاستفاده از حق، تجلی نهادی همان اصلی است که قاعده لاضرر در فقه امامیه آن را به‌صورت قاعده‌ای حاکم و فراگیر تثبیت کرده است؛ اصلی که بر مبنای آن، هیچ حق مشروعی مجوز اضرار ناموجه به دیگری نخواهد بود، هرچند منشأ آن صحیح و معتبر باشد. بدین‌ترتیب، منع سوءاستفاده از حق را می‌توان تجلی نهادی همان منطقی دانست که قاعده لاضرر در فقه امامیه به‌صورت قاعده‌ای عام و حاکم تثبیت کرده است؛ با این تفاوت که یکی واجد مبنای شریعت‌محور و دیگری متکی بر رویه قضایی است.

قلمرو قاعده لاضرر نسبت‌به قاعده سوءاستفاده از حق گسترده‌تر می‌باشد، به طوری‌که در عبادات و معاملات و در احکام تکلیفی و وضعی قابل اعمال بوده به عبارتی در هر مورد قاعده نفی عسر و حرج قابل اعمال است قاعده لاضرر نیز جاری است. اما قاعده سوءاستفاده از حق در جایی اعمال می‌شود که شخصی دارای حقی بوده و در مقام اعمال آن سوءاستفاده نموده و به دیگری ضرر بزند.

معیار قاعده لاضرر و قاعده سوءاستفاده از حق: در قاعده لاضرر معیار تحقق ضرر غیرمتعارف می‌باشد نه قصد اضرار لیکن در قاعده سوءاستفاده از حق معیارهای متعددی ارائه گردیده است از جمله قصد اضرار، انحراف از هدف اجتماعی حق، غیرمتعارف بودن در اجرای حق یا اعمال حق و غیرمتعارف بودن ضرر ایجاد شده. لیکن در هر دو نظام معیار ضرر غیرمتعارف پذیرفته شده نه قصد اضرار و نظریه تقصیر در اعمال حق. بنابراین به‌طور خلاصه قاعده لاضرر و قاعده سوءاستفاده از حق، از حیث مفهوم رابطه تساوی دارند و در هر دو قاعده (نفی حکم اباحه اضرار به غیر) می‌باشد و از حیث قلمرو عموم و خصوص مطلق به نفع لا ضرر و از حیث معیار (ضرر غیرمتعارف) نیز رابطه تساوی است.

محدودسازی آزادی قراردادی در حقوق فرانسه با رویکرد کارکردی

مبانی آزادی قراردادی در حقوق فرانسه[1]

[1] liberté contractuelle

آزادی قراردادی یکی از اصول بنیادین حقوق خصوصی فرانسه است که ریشه در اندیشه‌های لیبرالی پس از انقلاب کبیر فرانسه دارد. این اصل، در معنای کلاسیک خود، بیانگر اختیار اشخاص در انعقاد یا عدم انعقاد قرارداد، انتخاب طرف مقابل و تعیین مفاد قرارداد است و برای مدت طولانی، به‌عنوان تجلی حاکمیت مطلق اراده تلقی می‌شد. در حقوق سنتی فرانسه، قرارداد ناشی از اراده آزاد افراد فرض می‌شد و دخالت حقوق در محتوای آن، به‌عنوان استثنایی محدود و نامطلوب تلقی می‌گردید (Sacco, 2007). بااین‌حال، تحول‌های اجتماعی و اقتصادی قرن بیستم، موجب بازنگری تدریجی در این نگرش شد. اصلاحات اساسی حقوق قراردادها در سال ۲۰۱۶، نقطه عطفی در این روند به‌شمار می‌رود. این اصلاحات ضمن شناسایی صریح اصل آزادی قراردادی در ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی، بر امکان محدودسازی آن به‌واسطه قواعد نظم عمومی و حمایت از عدالت قراردادی تأکید نمود. بدین‌ترتیب، حقوق فرانسه از برداشت مطلق‌گرایانه از آزادی قرارداد فاصله گرفته و به سوی الگویی هدایت‌شده حرکت کرده است که در آن، آزادی اراده با ملاحظات عدالت، تعادل و حمایت از طرف ضعیف قرارداد تلفیق می‌شود (Sohrabi et al., 2021).

۲.۶. نهادهای محدودکننده آزادی قراردادی

در حقوق فرانسه، محدودسازی آزادی قراردادی از طریق مجموعه‌ای از نهادهای حقوقی صورت می‌گیرد که هر یک کارکردی مستقل اما هم‌راستا با هدف جلوگیری از نتایج زیان‌بار قرارداد دارند. نخستین و بنیادی‌ترین این نهادها، نظم عمومی[1] است که به‌عنوان مرز نهایی آزادی قرارداد شناخته می‌شود و مانع از نفوذ توافق‌هایی می‌گردد که با منافع اساسی جامعه یا ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی در تعارض باشند. حسن نیت[2] که در واقع انعکاس غیرصریح منطق قاعده لاضرر است نیز نقش کلیدی در کنترل رفتار قراردادی ایفا می‌کند (Houenou, 2019). حقوق فرانسه، به‌ویژه پس از اصلاحات ۲۰۱۶، حسن نیت که در حقوق فرانسه، ذیل نظریه منع سوءاستفاده از حق تحلیل می‌شود را نه‌تنها در مرحله اجرای قرارداد، بلکه در مرحله مذاکره و تفسیر نیز الزامی دانسته است. این الزام، امکان مداخله قاضی برای جلوگیری از رفتارهای فرصت‌طلبانه و زیان‌بار را فراهم می‌سازد. نهاد منع سوءاستفاده از حق[3] نیز در همین راستا، اعمال حقوق قراردادی را در صورتی که برخلاف هدف اجتماعی یا منجر به اضرار ناموجه شود، غیرقابل حمایت می‌داند. افزون بر این، مفهوم شرط غیرمنصفانه[4] به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم محدودسازی آزادی قراردادی، به‌ویژه در قراردادهای الحاقی و روابط نابرابر، مورد توجه قرار گرفته است. این نهاد به قاضی اجازه می‌دهد شروطی را که موجب برهم‌خوردن تعادل اساسی حقوق و تعهدات طرفین می‌شوند، بی‌اثر یا اصلاح کند (Herati, 2025). مجموعه این نهادها نشان می‌دهد که حقوق فرانسه، بدون توسل به قاعده‌ای واحد و کلی، از سازوکارهای متنوعی برای مهار نتایج زیان‌بار آزادی قراردادی بهره می‌برد.

مقایسه کارکردی با قاعده لاضرر

از منظر کارکردی، میان قاعده لاضرر در فقه امامیه و نهادهای محدودکننده آزادی قراردادی در حقوق فرانسه، شباهت‌های قابل توجهی وجود دارد. هر دو نظام، بر این پیش‌فرض مشترک استوارند که آزادی اراده نمی‌تواند توجیه‌گر ورود ضرر ناموجه به غیر باشد و اعمال حقوقی، حتی اگر مبتنی بر تراضی باشد، در صورت اخلال جدی در عدالت یا تعادل، قابل تحدید است. در هر دو نظام، مداخله حقوقی غالباً در مرحله‌آثار و نتایج قرارداد صورت می‌گیرد، نه در اصل پذیرش آزادی انعقاد توافق. بااین‌حال، تفاوت‌های مبنایی میان این دو رویکرد آشکار است. قاعده

[1] ordre public
[2] bonne foi
[3] abus de droit
[4] clauses abusives

لاضرر، مبتنی بر منطق فقهی و مفهومی کلان و وحدت‌بخش است که ریشه در شریعت دارد و عدالت را به‌عنوان معیار نهایی تنظیم روابط خصوصی معرفی می‌کند. در مقابل، حقوق فرانسه از رهگذر نهادهای متعدد و پراکنده، بدون اتکا به اصل واحدی هم‌سنگ لاضرر، به همان هدف کارکردی دست می‌یابد. این تفاوت مبنایی موجب شده است که رویکرد فقهی از انسجام نظری بیشتری برخوردار باشد، در حالی که رویکرد فرانسوی از انعطاف‌پذیری عملی و قابلیت گسترده تطبیق با شرایط متنوع اجتماعی بهره‌مند است. در ارزیابی کارآمدی، می‌توان گفت قاعده لاضرر از حیث بنیان نظری و ظرفیت عدالت‌محور، ابزاری قدرتمند برای تحدید آزادی قراردادی محسوب می‌شود؛ اما در مقام اجرا، به معیارهای تفسیری دقیق وابسته است. در مقابل، حقوق فرانسه با توسعه نهادهای مشخص و قاعده‌مند، امکان مداخله قضایی منظم‌تری را فراهم کرده است. این مقایسه کارکردی، ظرفیت الهام‌بخشی متقابل میان دو نظام را آشکار می‌سازد و زمینه بازاندیشی در شیوه‌های تحقق عدالت قراردادی را فراهم می‌آورد.

منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه و نقش آن در تحدید آزادی قراردادی

منع سوءاستفاده از حق یکی از نهادهای مهم و در عین حال رویه‌محور حقوق فرانسه است که نقش بسزایی در محدودسازی آزادی اراده، به‌ویژه در حوزه روابط قراردادی ایفا می‌کند. برخلاف فقه امامیه که قاعده لاضرر به‌عنوان اصلی کلی و وحدت‌بخش ایفای نقش می‌کند، منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه محصول تحول تدریجی رویه قضایی و دکترین حقوقی است و نه نتیجه تصریح قانون‌گذار. این نهاد از اواخر قرن نوزدهم، در پاسخ به پیامدهای نامطلوب فردگرایی افراطی و تلقی مطلق از حاکمیت اراده، در آرای محاکم فرانسوی شکل گرفت و به‌تدریج تثبیت شد (Mingam & Duval, 1998). مبنای اساسی منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه، تفکیک میان «وجود حق» و «نحوه اعمال آن» است. بر اساس این منطق، هرچند شخص ممکن است از نظر قانونی صاحب حقی معتبر باشد، اما اعمال آن حق در صورتی که منجر به اضرار ناموجه به دیگری، انحراف از هدف اجتماعی حق، یا رفتار صرفاً زیان‌محور گردد، از حمایت حقوقی برخوردار نخواهد بود. این رویکرد به‌ویژه در حقوق قراردادها، در جایی اهمیت می‌یابد که یکی از طرفین، از اختیارات قراردادی خود برای تحمیل نتایج ناعادلانه یا برهم‌زدن تعادل اقتصادی قرارداد بهره‌برداری کند (Houenou, 2019). رویه قضایی فرانسه دو معیار اصلی برای احراز سوءاستفاده از حق شناسایی کرده است. معیار نخست، قصد اضرار[1] است که در آن دارنده حق، هدفی جز واردکردن زیان به طرف مقابل ندارد. معیار دوم، انحراف از کارکرد اجتماعی یا اقتصادی حق[2] است که حتی بدون قصد اضرار، زمانی محقق می‌شود که اعمال حق فاقد منفعت عقلایی و صرفاً متضمن ضرر برای دیگری باشد. این معیار دوم، نقش مهم‌تری در حوزه قراردادها دارد؛ زیرا بسیاری از رفتارهای قراردادی ممکن است بدون سوءنیت، اما با نتایج شدیداً نابرابر و زیان‌بار همراه باشند. در اصلاحات حقوق قراردادهای فرانسه در سال ۲۰۱۶، هرچند نهاد منع سوءاستفاده از حق به‌صورت صریح تقنین نشد، اما تقویت اصل حسن نیت در مواد ۱۱۰۴ و ۱۱۹۴ قانون مدنی، بستر مداخله قضایی مؤثرتری را در کنترل رفتارهای قراردادی فراهم کرد. بر این اساس، حسن نیت نه‌تنها در مرحله اجرای قرارداد، بلکه در مذاکره و تفسیر آن نیز الزامی شمرده شده است. این توسعه مفهومی حسن نیت، عملاً امکان اعمال منطق منع سوءاستفاده از حق را در بستر قراردادی افزایش داده و آزادی اراده را در چارچوب انصاف و تعادل اقتصادی مهار می‌کند (Sohrabi et al., 2021).

از منظر کارکردی، منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه، نقشی مشابه قاعده لاضرر در فقه امامیه ایفا می‌کند؛ بدین معنا که هر دو نهاد، مانع از آن می‌شوند که آزادی اراده یا مالکیت حقوقی، به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به اضرار ناروا تبدیل شود. بااین‌حال، تفاوت اساسی آن‌ها

[1] intention de nuire
[2] détournement de la fonction sociale du droit

در مبنای نظری است. قاعده لاضرر به‌عنوان قاعده‌ای عام، حاکم و مبتنی بر شریعت، از انسجام مفهومی بالاتری برخوردار است؛ حال آنکه منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه، نهادی پراکنده، موردی و وابسته به تشخیص قضایی است. این تفاوت، موجب شده است که حقوق فرانسه از انعطاف عملی بیشتری، اما از انسجام نظری کمتری نسبت به فقه امامیه برخوردار باشد. در نهایت، می‌توان گفت که منع سوءاستفاده از حق در حقوق فرانسه، یکی از مهم‌ترین ابزارهای غیرمستقیم برای محدودسازی آزادی قراردادی است؛ ابزاری که بدون نفی اصل حاکمیت اراده، مانع از تحقق نتایج زیان‌بار، خلاف انصاف و مخل تعادل قراردادی می‌شود. همین کارکرد، مبنای هم‌گرایی تطبیقی میان حقوق فرانسه و منطق عدالت‌محور قاعده لاضرر را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که هرچند مسیرهای نظری متفاوت‌اند، اما دغدغه جلوگیری از ضرر ناروا در روابط قراردادی، در هر دو نظام مشترک است.

تحلیل تطبیقی و جمع‌بندی انتقادی

تحلیل تطبیقی تأثیر قاعده لاضرر بر محدودسازی آزادی قراردادی در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه نشان می‌دهد که هرچند این سه نظام حقوقی از مبانی فلسفی، تاریخی و مفهومی متفاوتی سرچشمه گرفته‌اند، اما در عمل با مسئله‌ای مشترک مواجه‌اند و آن، ضرورت مهار آزادی اراده در برابر پیامدهای زیان‌بار و ناعادلانه روابط قراردادی است. نقطه عزیمت هر سه نظام، پذیرش اصل آزادی قراردادی به‌عنوان مبنای شکل‌گیری تعهدات خصوصی است، اما تفاوت اساسی در این است که این آزادی چگونه، در چه مرحله‌ای و بر اساس چه معیارهایی محدود می‌شود.

از حیث مبانی نظری، فقه امامیه رویکردی عدالت‌محور و غایت‌گرا به آزادی قراردادی اتخاذ می‌کند. آزادی اراده در این نظام، نه ارزشی مطلق، بلکه ابزاری در خدمت تحقق مقاصد شرعی و نظم عادلانه اجتماعی است. قاعده لاضرر در این چارچوب، جایگاهی اصولی و حاکم دارد و به‌منزله معیاری کلی برای نفی هر حکمی تلقی می‌شود که مستلزم ورود ضرر ناروا باشد. بدین‌ترتیب، عدالت ماهوی و دفع ضرر، بر اراده طرفین تقدم مفهومی پیدا می‌کند. در مقابل، حقوق فرانسه خاستگاهی آشکارا اراده‌محور دارد و آزادی قراردادی را محصول لیبرالیسم حقوقی و استقلال فردی می‌داند. بااین‌حال، تحولات اجتماعی، اقتصادی و حمایتی قرن بیستم، این نظام را وادار ساخته تا از تلقی مطلق‌گرایانه از آزادی قرارداد فاصله بگیرد و آن را در چارچوب ملاحظات نظم عمومی، حسن نیت و تعادل اقتصادی بازتعریف کند. حقوق ایران نیز در میانه این دو رویکرد قرار دارد؛ از یک‌سو، متأثر از مبانی فقه امامیه است و از سوی دیگر، تحت تأثیر ساختار حقوق مدرن و مفهوم حاکمیت اراده قرار گرفته و در نتیجه، واجد رویکردی دوگانه و گاه متعارض است.

در سطح شیوه اعمال محدودیت، تفاوت رویکردها برجسته‌تر می‌شود. فقه امامیه با اتکا به قاعده‌ای واحد، کلی و منعطف مانند لاضرر، امکان مداخله مستقیم در آثار قراردادهای زیان‌بار را فراهم می‌سازد. این قاعده، نه‌تنها شروط ضمن عقد، بلکه اصل قرارداد و حتی آثار تراضی را در صورت تحقق ضرر قابل اعتنا، بی‌اعتبار یا قابل تعدیل می‌داند. در مقابل، حقوق فرانسه فاقد قاعده‌ای واحد با این سطح از شمول مفهومی است و به‌جای آن، از مجموعه‌ای از نهادهای پراکنده اما منسجم کارکردی بهره می‌گیرد. در این میان، منع سوءاستفاده از حق نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند؛ نهادی که بدون انکار اصل حق یا اعتبار قرارداد، شیوه اعمال حقوق قراردادی را در صورتی که منجر به اضرار ناموجه یا انحراف از هدف اجتماعی حق شود، از حمایت حقوقی خارج می‌سازد. نظم عمومی، حسن نیت و نظریه شروط غیرمنصفانه نیز هر یک به‌صورت خاص، بخشی از نتایج زیان‌بار آزادی اراده را مهار می‌کنند. این رویکرد چندپاره، اگرچه از حیث مبنایی فاقد انسجام نظری قاعده لاضرر است، اما در مقام اجرا، از شفافیت نهادی و قابلیت اعمال بیشتری برخوردار است. حقوق ایران نیز عمدتاً از مسیر غیرمستقیم و تفسیری به محدودسازی

آزادی قراردادی می‌پردازد؛ به‌گونه‌ای که قاعده لاضرر اغلب به‌صورت مستتر و نه صریح، در استدلال‌های قضایی و دکترین حقوقی ایفای نقش می‌کند. از نظر میزان حمایت از آزادی اراده، هر سه نظام به‌صورت نسبی از این اصل پشتیبانی می‌کنند، اما تقدم ارزش‌ها متفاوت است. در فقه امامیه، آزادی قرارداد از آغاز مقید به عدم اضرار است و نمی‌تواند به‌تنهایی مشروعیت یک توافق را تضمین کند. در حقوق فرانسه، آزادی اراده اصل است و محدودیت‌ها به‌مثابه استثناهای ضروری بر آن تحمیل می‌شوند، هرچند دامنه این استثناها در حقوق معاصر به‌طور محسوسی گسترش یافته است. در حقوق ایران، این تعارض به‌وضوح دیده می‌شود؛ به‌نحوی که گاه ماده ۱۰ قانون مدنی محور تحلیل قرار می‌گیرد و گاه اصولی چون اصل ۴۰ قانون اساسی و قواعد فقهی بر آزادی اراده غلبه می‌یابند. این نوسان، نشان‌دهنده فقدان چارچوب نظری منسجم در تحدید آزادی قراردادی است.

در ارزیابی نهایی، قاعده لاضرر از حیث نظری، یکی از کارآمدترین ابزارها برای تنظیم عادلانه روابط خصوصی به‌شمار می‌رود. این قاعده با برخورداری از انعطاف مفهومی، قابلیت انطباق با تحولات اجتماعی و اقتصادی را داراست و می‌تواند بدون نفی اصل آزادی قراردادی، مانع از تحقق نتایج ناروا و زیان‌بار شود. بااین‌حال، تهدید اصلی آن، خطر تفسیر موسع و بی‌ضابطه است که می‌تواند به تزلزل امنیت حقوقی بینجامد. تجربه حقوق فرانسه نشان می‌دهد که قاعده‌مندکردن مداخله قضایی و تعریف معیارهای روشن برای تشخیص عدم تعادل قراردادی، نقش مهمی در افزایش پیش‌بینی‌پذیری و انسجام رویه قضایی دارد.

در این میان، حقوق ایران ظرفیت قابل توجهی برای بهره‌گیری از تجربه حقوق فرانسه دارد؛ نه به‌معنای کنارگذاشتن مبانی فقهی، بلکه در جهت تکمیل و عملیاتی‌کردن آن‌ها. توسعه مفاهیمی همچون سوءاستفاده از حق، حسن نیت قراردادی و شرط غیرمنصفانه در چارچوب قاعده لاضرر، می‌تواند زمینه شکل‌گیری نظامی منسجم‌تر و کارآمدتر در تحدید آزادی قراردادی فراهم آورد. در نهایت، فقه امامیه با ارائه قاعده‌ای بنیادین، عدالت‌محور و وحدت‌بخش مانند لاضرر، از ظرفیتی نظری ممتاز در تضمین عدالت قراردادی برخوردار است؛ ظرفیتی که در صورت تقویت دکترین حقوقی و جهت‌دهی منسجم به رویه قضایی، می‌تواند به الگویی کارآمد برای تنظیم روابط خصوصی در حقوق معاصر ایران تبدیل شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تبیین نقش قاعده لاضرر در محدودسازی آزادی قراردادی و بررسی تطبیقی آن در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه به انجام رسید و کوشید نشان دهد که تعارض ظاهری میان آزادی اراده و عدالت قراردادی، در پرتو قواعد حاکم و نهادهای محدودکننده، قابل حل و قاعده‌مند شدن است. بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که هر سه نظام حقوقی مورد مطالعه، اگرچه با زبان‌ها و سازوکارهای متفاوت، به یک دغدغه مشترک پاسخ می‌دهند و آن، جلوگیری از تحمیل ضرر ناروا در روابط خصوصی و حفظ تعادل قراردادی است.

در پاسخ به سؤال نخست تحقیق مبنی بر اینکه قاعده لاضرر چگونه آزادی قراردادی را محدود می‌کند، می‌توان گفت که در فقه امامیه، این قاعده نه در مقام نفی اصل آزادی قراردادی، بلکه به‌عنوان معیاری حاکم بر آثار قراردادها عمل می‌کند. به‌عبارت دیگر، تراضی طرفین به‌تنهایی برای مشروعیت‌بخشی به قراردادی که متضمن ضرر قابل اعتنا و ناموجه است، کفایت نمی‌کند و قاعده لاضرر با نفی آثار زیان‌بار، نقش اصلاح‌گر و تعدیل‌کننده ایفا می‌نماید. در حقوق ایران نیز، هرچند کاربرد این قاعده غالباً به‌صورت غیرصریح و از طریق اصول کلی یا ملاحظات نظم عمومی صورت می‌گیرد، اما همین منطق در لایه‌های زیرین نظام قراردادی قابل شناسایی است. بااین‌حال، یکی از یافته‌های قابل توجه پژوهش آن است که هرچند قاعده لاضرر در حقوق ایران از جایگاهی ممتاز در سطح حقوق اساسی برخوردار بوده و اصل چهلم قانون اساسی

به‌روشنی بازتاب‌دهنده منطق این قاعده در محدودسازی اعمال حقوق فردی است، اما این قاعده در سطح قوانین موضوعه عادی، به‌ویژه در قانون مدنی و مقررات خاص ناظر بر قراردادها، کمتر به‌صورت صریح و مستقلی مورد تصریح قرار گرفته است. در نتیجه، تأثیر قاعده لاضرر در نظام حقوقی ایران عمدتاً به‌واسطه تفسیر قضایی، توسل به اصول کلی، نظم عمومی و مفاهیمی چون حسن نیت و منع سوءاستفاده از حق اعمال می‌شود، نه از طریق قاعده‌گذاری روشن و مستقیم. این شکاف میان مبنای فقهی—قانون اساسی و تقنین عادی، موجب شده است که نقش قاعده لاضرر در تحدید آزادی قراردادی، بیش از آنکه واجد انسجام تقنینی باشد، ماهیتی تفسیری و پراکنده پیدا کند.

در پاسخ به سؤال دوم، مبنی بر وجود هم‌راستایی کارکردی میان فقه امامیه و حقوق فرانسه، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های مبنایی، شباهت‌های کارکردی قابل توجهی میان قاعده لاضرر و نهادهایی چون حسن نیت، منع سوءاستفاده از حق و شروط غیرمنصفانه در حقوق فرانسه وجود دارد. هر دو نظام، آزادی اراده را زمانی معتبر می‌دانند که به برهم‌خوردن تعادل قراردادی یا اضرار ناروا به طرف مقابل منتهی نشود. بنابراین، می‌توان از نوعی هم‌گرایی عملی در محدودسازی نتایج زیان‌بار قراردادها سخن گفت، هرچند ابزارهای مفهومی و حقوقی مورد استفاده متفاوت باشد.

در پاسخ به سؤال سوم تحقیق، درباره تفاوت مبانی محدودسازی آزادی قراردادی، مشخص شد که فقه امامیه بر قاعده‌ای واحد، جامع و عدالت‌محور استوار است که ریشه در شریعت دارد، در حالی که حقوق فرانسه این کارکرد را از طریق نهادهای متعدد و قاعده‌مند دنبال می‌کند. حقوق ایران، به‌عنوان نظامی میانجی، هنوز به سطحی از انسجام نظری دست نیافته و در عمل میان اراده‌محوری و عدالت‌محوری در نوسان است.

بر این اساس، فرضیه نخست پژوهش مبنی بر اینکه قاعده لاضرر در فقه امامیه نقش محدودکننده‌ای بنیادین، اما استثنایی، در آزادی قراردادی دارد، تأیید می‌شود؛ چراکه این قاعده تنها در فرض تحقق ضرر قابل اعتنا اعمال شده و اصل آزادی قرارداد را به‌صورت کامل نفی نمی‌کند. فرضیه دوم، مبنی بر تأثیرپذیری حقوق ایران از منطق قاعده لاضرر در تحدید اراده قراردادی نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد، هرچند این تأثیر بیشتر در سطح ساختار فقهی و تفسیری مشاهده می‌شود تا در قالب قواعد صریح قانونی. فرضیه سوم پژوهش، مبنی بر وجود نهادهای کارکردی مشابه قاعده لاضرر در حقوق فرانسه، نیز تأیید می‌شود، با این توضیح که این شباهت بیشتر ناظر به نتیجه و کارکرد است تا مبانی نظری.

در پرتو یافته‌های تحقیق، می‌توان پیشنهادهایی در سطح تقنینی و قضایی ارائه کرد. در سطح تقنینی، شایسته است قانون‌گذار ایرانی با حفظ مبانی فقهی، به تبیین روشن‌تر معیارهای عدم تعادل قراردادی و ضرر ناروا اقدام کند و از ظرفیت‌هایی چون اصل ۴۰ قانون اساسی و قواعد فقهی حاکم برای تدوین مقررات شفاف‌تر بهره گیرد. در سطح قضایی، پیشنهاد می‌شود رویه‌ای منسجم‌تر در استناد مستقیم یا غیرمستقیم به قاعده لاضرر شکل گیرد و قضات، با الهام از تجربه حقوق فرانسه، از مفاهیمی چون حسن نیت و سوءاستفاده از حق به‌عنوان ابزارهای تفسیری مکمل استفاده کنند تا امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری آرای قضایی تقویت شود.

در نهایت، این پژوهش مسیرهایی را برای تحقیقات آتی می‌گشاید. بررسی تطبیقی کاربرد قاعده لاضرر در سایر شاخه‌های حقوق خصوصی، از جمله قراردادهای مصرف‌کننده یا روابط کار، می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای ارائه دهد. همچنین، مطالعه تطبیقی رویه قضایی ایران و فرانسه در پرونده‌های خاص مربوط به قراردادهای زیان‌بار، می‌تواند به عملیاتی‌شدن بیشتر مباحث نظری این مقاله کمک کند. افزون بر آن، تحلیل

امکان تدوین نظریه‌ای بومی از «عدالت قراردادی» بر پایه قاعده لاضرر، می‌تواند گامی مهم در جهت توسعه دکترین حقوق خصوصی ایران باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Contractual freedom is widely treated as a cornerstone of private law because it operationalizes party autonomy, supports legal certainty, and enables adaptive economic exchange, yet it is never absolute and is routinely constrained where the exercise of will produces unjustifiable harm or undermines the normative architecture of a legal order (Hajipour, 2017). This study situates that tension within a comparative frame by asking how the Imamī (Twelver Shīʿī) jurisprudential maxim *lā ḍarar wa lā ḍirār* (the "no-harm" rule) functions as a principled limiter of contractual freedom, and how its limiting logic is mirrored—directly or indirectly—in Iranian and French law (Ebrahimi & Aini, 2018). In Imamī fiqh, the legitimacy of private ordering is conceptually "guided" rather than unconditional, such that consensual arrangements are recognized only insofar as they remain compatible with the broader justice-oriented and rational objectives that structure transactional life (Azizi et al., 2020). This approach rejects the idea that consent alone can immunize a bargain from scrutiny when its consequences impose non-trivial harm, and it treats harm-prevention not as a marginal correction but as a foundational constraint that conditions the permissible scope of contractual outcomes (Koochaki, 2025). The research further frames French law as an especially instructive comparator because, while it lacks a single general doctrine equivalent to *lā ḍarar* in form, it has developed a functionally convergent toolkit—public policy, good faith, the control of unfair terms, and above all the prohibition of abuse of rights—capable of reaching similar regulatory results through different conceptual routes (Herati, 2025). Prior comparative scholarship has already argued that *lā ḍarar* and abuse of rights share meaningful functional affinities, yet the present study extends that insight by centering the concrete problem of constraining contractual freedom (not merely abstract doctrinal resemblance) across three systems, and by testing whether functional convergence persists once one moves from theory to the mechanics of limiting contractual effects (Karimi & Shoabani-Kandasari, 2014).

Methodologically, the article employs a descriptive–analytical design with a functional-comparative orientation, organizing the inquiry around what each system *does* when confronted with harmful contractual outcomes rather than around purely terminological equivalence. In the Imamī tradition, the analysis begins from the canonical report "no harm and no reciprocating harm in Islam," treating its recurrent transmission and sustained juristic reliance as grounding the maxim's normative authority, and it emphasizes the paradigmatic narrative of Samura b. Jundab as a practical demonstration that even formally valid entitlements may be curtailed where their exercise becomes harmful in an intolerable way (Bagheri-Shahroudi & Meghdadi-Davoudi, 2022). The study then maps

the doctrinal controversy over the maxim's legal "mode of operation," contrasting readings that confine it to the negation of harm-producing *rules* with readings that allow it to operate as a governance-oriented corrective that can recalibrate the effects of otherwise valid legal acts (Mazloom et al., 2017). This divergence is operationalized through the familiar polarity between a narrower, largely negative conception (associated with the idea of "no harmful legal rule") and a broader, more regulatory conception that allows intervention at the level of implementation and outcomes, a distinction with direct consequences for how readily *lā ḍarar* can police contractual terms and performance (Mesbah, 2021). On the Iranian side, the method is to trace how a fiqh-based limiting logic is translated into statutory, constitutional, and doctrinal levers even where the maxim itself is not always explicitly cited, including the framing of rights-exercise constraints within constitutional legality, public order controls, and the conceptualization of abuse of right as a private-law limiter (Moghadari Amiri & Askari, 2015). On the French side, the method centers the post–2016 contract-law landscape by reading "freedom of contract" as expressly affirmed but simultaneously bounded by mandatory norms and justice-oriented constraints, thus allowing a direct comparison between a unified fiqh maxim and a pluralistic civilian toolkit (Sohrabi et al., 2021).

The findings indicate, first, that in Imamī fiqh *lā ḍarar* functions as a structurally "governing" maxim capable of limiting contractual freedom in a principled yet exceptional manner: it does not negate the general legitimacy of contracting, but it refuses to treat party consent as a complete justification for outcomes that produce significant, non-ordinary harm. This is doctrinally illustrated by the way the Samura narrative separates the existence of a right from the permissibility of its harmful mode of exercise, thereby supporting the broader claim that the maxim can qualify the operational reach of foundational transactional principles (Al-Hurr Al-Amili, 1993). The article's fiqh analysis further shows that *lā ḍarar* is frequently positioned as "governing" (in the sense of controlling) other maxims such as *taslīṭ* (control over one's property), so that the oft-quoted notion that people are empowered over their property does not extend to harm-producing configurations of that empowerment (Ansari, 1990). A key boundary condition emerging from the sources is the requirement of "considerable" or "non-trivial" harm: ordinary or tolerable disadvantages associated with transactional life are insufficient, while harm must reach a level that rational custom would deem intolerable or beyond the normal expectations of the contract type (Koochaki, 2025). Within this framework, *lā ḍarar* becomes especially salient in scrutinizing contractual stipulations and exercises of contractual powers when they generate severe imbalance or impose burdens that exceed what parties can reasonably be taken to have accepted as part of ordinary contractual risk (Anahid & Ghorbani, 2024). The study also identifies reinforcing, adjacent maxims used to stabilize the anti-harm orientation—particularly the link to hardship doctrines—suggesting that the harm-preventing impulse is embedded not as a single isolated rule but as a cluster of corrective principles that jointly restrain opportunistic or excessively burdensome contractual effects (Khomeini, 2000).

Second, the Iranian findings support the claim of indirect but substantial reception: although Iranian private law foregrounds contractual autonomy through the general validation of private agreements, the system's constitutional and doctrinal structure embeds a robust "no-harm" constraint that can limit the exercise and effects of contractual rights when harm becomes unjustifiable. The research highlights that the constitutional articulation barring rights-exercise as a means of harming others provides a high-level normative anchor that aligns closely with the logic of *lā ḍarar*, thereby allowing courts and scholars to treat harm-prevention as a legitimate limiter even where the civil code is not explicit (Herati, 2025). The doctrinal mechanism most emphasized is the conceptual development of abuse of rights and related public-order controls as vehicles through which a fiqh-informed restraint

can be operationalized within modern legal categories (Moghadari Amiri & Askari, 2015). Case-oriented and topic-specific research is used to demonstrate that Iranian law can justify limiting formally recognized contractual powers—such as certain forms of retention or defensive rights—where their exercise becomes disproportionate or causes atypical harm, thereby evidencing a practical convergence with the underlying structure of *lā ḍarar* even when courts speak in the idiom of abuse of right rather than the maxim itself (Ebadi et al., 2022). At the level of legal theory, the study also treats major Iranian fiqh-legal syntheses as supporting a governance-style reading of anti-harm reasoning in private law, reinforcing the idea that harm-prevention can qualify contractual effects without collapsing the general principle of pacta sunt servanda (Mousavi Bojnourdi, 1998). Nonetheless, the findings also identify an implementation weakness: because "considerable harm" is rarely specified through stable judicial tests, doctrinal reliance can appear fragmented, and the limiting function may be invoked unevenly across similar fact patterns, which the article treats as a systemic predictability problem rather than as a conceptual deficiency of the maxim (Mohammadi, 2024).

Third, the French findings demonstrate that functional convergence can be achieved without a single, unified "no-harm" maxim by relying on a plural set of institutions that jointly discipline contractual power and police harmful outcomes. Historically, French contractual freedom is traced to a classical voluntarist posture, but the study underscores that modern French contract law explicitly recognizes freedom while simultaneously marking its boundaries through mandatory rules and justice-oriented constraints, especially after the 2016 reforms that codified freedom of contract and clarified the legitimacy of limiting it (Sohrabi et al., 2021). Within that limiting landscape, the prohibition of abuse of rights is treated as the closest functional analogue to *lā ḍarar* because it operationalizes the same foundational distinction between the existence of a right and the legitimacy of its harmful exercise, and because it empowers courts to withdraw protection from conduct that deviates from the right's social purpose or imposes unjustified harm (Mingam & Duval, 1998). The article emphasizes that good faith obligations—strengthened in contemporary French doctrine and applied across negotiation, interpretation, and performance—expand the judiciary's capacity to curb opportunistic and harm-producing behavior in contractual settings, often without needing to invalidate the contract in toto (Houenou, 2019). In addition, the control of unfair terms and the policing of serious contractual imbalance are shown to function as targeted instruments for limiting contractual autonomy in structurally unequal relationships, thereby supplying a more "granular" regulatory capacity than a single broad maxim might deliver on its own (Herati, 2025). A comparative observation emerging from these findings is that the French toolkit can be more operationally explicit (because it works through named doctrines with relatively well-developed tests), while the Imamī approach can be more theoretically unified (because a single maxim offers a coherent justice-based rationale for restraining harmful effects), which sets the stage for a critique oriented toward legal predictability versus conceptual integration (Sacco, 2007).

The comparative analysis suggests that the three systems converge on a shared regulatory intuition—contractual autonomy must be restrained where it produces unjustifiable harm—yet they diverge in justificatory architecture and in the procedural style through which limitation is applied. Imamī fiqh begins from a justice-oriented constraint embedded in a unified maxim that can "govern" other principles and thereby limit contractual effects on a case-sensitive basis, while still treating intervention as exceptional and conditioned on non-trivial harm. Iranian law, as a mixed system with explicit autonomy provisions and a strong constitutional anti-harm commitment, often reaches similar outcomes through public order, abuse of right, and constitutionalized limits on rights-

exercise, but it faces a recurring challenge of translating the "considerable harm" threshold into stable judicial criteria. French law, by contrast, reaches convergent outcomes through a plural set of doctrines—abuse of rights, good faith, public policy, and unfair terms control—that collectively discipline harmful uses of contractual power, producing a more segmented but often more administrable model of intervention. In policy terms, the study's synthesis points toward a mutual learning dynamic: Iranian private law can preserve the deep normative coherence of *lā ḍarar* while borrowing from French experience in articulating clearer doctrinal tests for imbalance and harmful exercise of rights, and French law's institutional pluralism can be analytically reinterpreted as implementing, through multiple channels, a harm-preventing logic comparable to that supplied by *lā ḍarar* in a fiqh framework. Ultimately, the article argues that a functionally convergent limitation of contractual freedom across Imamī jurisprudence, Iranian law, and French law is not accidental but reflects a cross-systemic commitment to preventing the transformation of private autonomy into a vehicle for unjustified harm and destabilizing inequality.

References

Abedi Sarasia, A. (2017). The Rule of Authority and Its Role in Validating Emerging Contracts with Emphasis on Imam Khomeini's Thought. *Matin Research Journal*, *19*(75), 129-154.

Al-Hurr Al-Amili, M. H. (1993). *Wasa'il al-Shia*. Al al-Bayt Institute.

Anahid, F., & Ghorbani, S. (2024). The Role of the No-Harm Rule in Conflict with the Principle of Bindingness of Contracts in Iranian Law. Second International Conference on Law, Management, Educational Sciences, Psychology, and Educational Planning, Tehran.

Ansari, M. (1990). *Al-Makasib*. Islamic Publishing Institute.

Azizi, P., Almasi, N. A., & Afsharnia, T. (2020). Ethical Evaluation of Contract Adjustment in Iranian Law and Imami Jurisprudence. *Ethical Research Studies*, *41*(11), 173-192.

Bagheri-Shahroudi, M., & Meghdadi-Davoudi, M. (2022). A Critique of the Foundations of the No-Harm Rule and Its Role in Conflict and Permissive Rulings. *Usuli Studies*, *30*(9), 57-80.

Ebadi, T., Lotfi, A., & Noshadi, E. (2022). The Theory of Abuse of Rights in the Right of Retention in Iranian and Canadian Law. *Iranian Political Sociology Monthly*, *5*(8), 1874-1887.

Ebrahimi, S. N., & Aini, M. (2018). The Principle of Contractual Freedom and Its Limitations in Upstream Oil Contracts Based on the Comprehensive TEFCEL Model. *Journal of Research and Development in Comparative Law*, *1*(1), 11-49.

Hajipour, M. (2017). The Impact of Fundamental Human Rights on Contractual Freedom. *Private Law Research*, *6*(20), 35-59.

Herati, M. (2025). Conflict between the Principle of Contractual Freedom and Public Order Requirements in Private and Public Contracts in French and Iranian Law. *Journal of Research and Development in Private Law*.

Houenou, E. S. (2019). *Contractualization of Company Law: Public Order Tested by Contractual Freedom in OHADA Commercial Companies* Université Panthéon-Sorbonne (Paris I); Université d'Abomey-Calavi].

Jorfi, H., Jafari, A., & Abhari, H. (2024). A Comparative Study of Civil Liability for Abuse of Rights in Iranian and French Law. *Contemporary Comparative Legal Studies*, *15*(35), 87-111.

Karimi, A., & Shoabani-Kandasari, H. (2014). The Logical Relationship between the Jurisprudential No-Harm Rule and the Western Rule of Abuse of Rights. *Comparative Studies of Islamic and Western Law*, *1*(2), 135-166.

Khomeini, R. (2000). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.

Koochaki, R. (2025). An Examination of the No-Harm Rule from the Perspective of Imami Jurists. Fourth National Conference on Applied Ideas in Educational Sciences, Psychology, and Cultural Studies, Bushehr.

Mazloom, A., Nasiri-Jahanabadi, E., & Hajati, F. (2017). An Explanation of the No-Harm Rule and No-Harm Principle in Jurisprudential Discussions. *Mellal Research Journal*, *23*(2), 17-30.

Mesbah, A. (2021). A Comparative Study of the No-Harm Rule in the Thought of Sheikh Ansari and Akhund Khorasani. *Biannual Journal of Jurisprudential Findings*, *1*(1), 57-80.

Mingam, C., & Duval, A. (1998). Abuse of Rights: The State of Positive Law. *Revue Juridique de l'Ouest*, *11*(4), 543-570.

Moghadari Amiri, A., & Askari, H. (2015). Contract Adjustment in Imami Jurisprudence and Iranian Law. *Islamic Jurisprudence and Legal Studies*, *11*(41), 145-162.

Mohammadi. (2024). Judicial Adjustment of Contractual Penalty Clauses with Emphasis on Judicial Practice and Legal Principles. *Studies in Political Science, Law, and Jurisprudence*, *53*(10), 499-517.

Mohaqeq Damad, S. M. (1986). *Jurisprudential Rules: Civil Law Section*. Center for the Publication of Islamic Sciences.
Mousavi Bojnourdi, H. (1998). *Jurisprudential Rules*. Al-Hadi Publishing.
Naini, M. H. (2024). *Fawa'id al-Usul*. Seminary Management Center.
Sacco, R. (2007). Contractual Freedom and Contractual Will. *International Review of Comparative Law*, *59*(4), 743-760.
Schepel, H. (2013). Freedom of Contract in Free Movement Law: Balancing Rights and Principles in European Public and Private Law. *European Review of Private Law*, *21*(5/6).
Sohrabi, H., Arabian, A., & Almasi, N. A. (2021). Adjustment of Contractual Obligation in the 2016 French Civil Code. *Journal of Economic Jurisprudence Studies*, *3*, 181-197.